

علم أصول الفقه

٧ ٩١-٧-٩ مبادئ مختص تصديقي

دراسات الأستاذ:
مهدي الهادي الطهراني

دیلتهای

- در هرمنوتیک دیلتهای همانند هرمنوتیک شلایرماخر با دور مواجه هستیم. زیرا برای این که فرد را بشناسیم باید تاریخ و فرهنگی را که در آن زیست می کرده، بشناسیم.

دیلتهای

- از آن سو، با توجه به نظر دیلتهای در مورد روح عینی، همه‌ی انسان‌ها به منزله‌ی یک انسان هستند که در موقعیت‌های مختلف قرار گرفته‌اند. در نظر دیلتهای کل تاریخ بشر به منزله‌ی داستان زندگی یک نفر است. آدم‌ها در واقع یکی هستند که در شرایط مختلف قرار گرفته‌اند. تاریخ از تعمیم زندگی یک انسان به دست می‌آید. تاریخ چیزی جز عمومیت بخشیدن به زندگی یک انسان نیست. گویا یک آدم است که در تمام این تاریخ در شرایط مختلف زندگی کرده است. بدین ترتیب شناخت فرد متوقف بر شناخت تاریخ و شناخت تاریخ متوقف بر شناخت فرد خواهد بود.

دیلتای

- دیلتای خودش سعی نمود، راه حلی برای این دور بیابد. وی در این راه حل بر تاریخ و تاریخی گری تأکید کرد. تاریخی گری از آثار اندیشه‌ی هگلی در غرب است و دیلتای تحت تأثیر هگل به این بحث پرداخت.

دیلتهای

- وی معتقد بود برای این که بتوانیم تاریخ را بازسازی کنیم و به نشانه‌های تاریخی دست یابیم، لازم نیست فقط نشانه‌های تاریخی فرد خاص را جست‌وجو کنیم. مثلاً برای بازسازی تاریخ زمان حافظ، لازم نیست تاریخ شخص حافظ را بازسازی نماییم؛ بلکه می‌توانیم تاریخ معاصران وی را مورد مطالعه قرار دهیم و با کمک آنان، تاریخ و شرایط زندگی حافظ را کشف کنیم.

دیلتهای

- همان گونه که گفتیم در دوران دیلتهای پوزیتویست‌ها بر این اعتقاد بودند که گزاره‌های عینی (قضایایی که واقعیاتی را بیان می‌کنند)، قضایایی قابل تجربه‌اند و هر علمی که تجربی نباشد، فاقد معنا است. دیلتهای با این اندیشه مخالف بود. او می‌خواست اثبات نماید که برخی علوم علی رغم قابل تجربه نبودن، عینی‌اند و از حقایق عینی حکایت می‌کنند. این علوم را علوم معنوی نامید. در نظر دیلتهای روش در این علوم، تجربه نیست، روش این علوم، تفسیر است. و با هرمنوتیک می‌توان در علوم انسانی (و به تعبیر دیلتهای علوم معنوی) به دانش عینی دست یافت.

دیلتهای

- اما اضافه بر اشکالی که کمی قبل بر نظر دیلتهای وارد کردیم، سؤالی که به طور جدی نسبت به هرمنوتیک دیلتهای مطرح است، در همین نکته‌ی اساسی هرمنوتیک او است. سؤال این است که از کجا می‌توان اثبات نمود دست آورد هرمنوتیک عینی و واقع نما است.

دیلتهای

- ادعای دیلتهای این است که علوم انسانی علوم واقعی و عینی اند؛ زیرا روش آنها هرمنوتیک است. اما از کجا می توان چنین چیزی را ثابت نمود؟ چرا اگر به روش هرمنوتیک به تفسیر پردازیم، نتیجه ی حاصل مطابق با واقع است و چیزی از بیرون را برای ما حکایت می کند؟ از کجا معلوم که در صورت بهره گیری از این روش، معانی به دست آمده از شعر حافظ یا یک حادثه ی تاریخی مطابق با واقع باشد؟

- Geisteswissen _ Schaften.

- بعد از دیلتای در حوزه‌ی هرمنوتیک با شخصیت دیگری به نام هایدگر روبه‌رو می‌شویم. وی ۲۲ سال قبل از مرگ دیلتای بدنیا آمد. از این رو، آثار و آرای دیلتای را در زمان خود وی درک نمود.

- هایدگر هرمنوتیک خویش را با دو سؤال نسبت به هرمنوتیک دیلتای آغاز کرد. آن دو سؤال عبارت بود از:
 ۱. از کجا معلوم که روش هرمنوتیک نتیجه‌ی عینی داشته باشد؟
 ۲. از کجا معلوم که واقعاً حقیقت انسان‌ها یکی باشد؟
- و بدین ترتیب هایدگر در آثار خود نوع جدیدی از هرمنوتیک را معرفی کرد.

- هرمنوتیک را تا قبل از هرمنوتیک هایدگر، هرمنوتیک تفسیری می‌نامند. شلایرماخر، دیلتای، اگوست بک همگی در صدد تفسیر بودند و از هرمنوتیک به عنوان یک روش تفسیر استفاده کردند.
- حتی دیلتای که هرمنوتیک را از تفسیر متن توسعه داد و به عنوان یک روش برای علوم انسانی به کار گرفت، باز تأکید داشت که در علوم انسانی، کاری که انجام می‌گیرد، تفسیر است.
- بعد از هایدگر نوع دیگری از هرمنوتیک به نام هرمنوتیک فلسفی مطرح شد. این هرمنوتیک، کاملاً صبغهی فلسفی (به معنای خاص کلمه یعنی وجود شناسی) پیدا کرد.

هایدگر

- زندگی هایدگر به دو دوره تقسیم و از این دو دوره به هایدگر اول و هایدگر دوم یاد می شود.
- مهم ترین اثر هایدگر اول، همان تنها کتابی است که هایدگر به عنوان کتاب نوشته است. این کتاب تحت عنوان هستی و زمان، مربوط به دوران اول زندگی او است. همان طور که قبلاً نیز گفتیم بقیه آثار او به شکل مقاله می باشد.

هایدگر

- هایدگر در غرب بحثی را مطرح کرد که وقتی کم کم شناخته شد با عکس العمل فراوان و جدی روبه-رو گردید.
- بحث هایدگر با تعبیری که ما با آن مانوس هستیم، چنین است:
- تمام فلسفه‌ی غرب توجه خودش را معطوف به **ماهیت** کرده و به دنبال شناخت موجود رفته است. غرب در این جست-وجو از **وجود** غافل شده است.
- مقصود این است که در فلسفه‌ی غرب، فیلسوف در جست-وجوی موجود از وجود غافل شده است در حالی که باید در جست-وجوی وجود باشد نه در جست-وجوی موجود.

- به دلیل همین عبارات، به هایدگر، فیلسوف اگزیستانس و به تعبیر عبدالرحمن بدوی فیلسوف اصالة الوجود می‌گویند.
- سخن هایدگر شبیه سخنی است که در فلسفه‌ی اسلامی مطرح می‌گردد.
- در فلسفه‌ی اسلامی این بحث مطرح است که آیا موضوع فلسفه، موجود بما هو موجود است یا وجود بما هو وجود.
- اصالة الوجودی‌ها در فلسفه‌ی اسلامی محور بحث‌های خود را وجود قرار می‌دهند.

- هایدگر در مقابل سارتر می گوید:
- من اصلاً به اصالت وجود و اصالت ماهیت کاری ندارم. ما باید خود وجود، خود حقیقت عینی عالم را بشناسیم و مهم-ترین وظیفه‌ی ما این است که فاعل شناسایی یعنی انسان را بشناسیم. باید هستی انسان، عینیت و وجود او را در عالم شناسایی کنیم.

- روی سخن هایدگر با سارتر است. ژان پل سارتر یک فیلسوف اگزیستانسیالیست است. وی ادعا دارد که در مورد انسان، اصالت با وجود و در غیر انسان، اصالت با ماهیت است. البته آنچه او از اصالت وجود و اصالت ماهیت اراده می کند با اصطلاحی که ما در فلسفه به کار می گیریم، تفاوت دارد. اینها فقط مشترک لفظی اند.

هایدگر

- از این رو، مهم-ترین سؤال هایدگر نسبت به هرمنوتیک دیلتای این است که ما بدون شناخت واقعی انسان، چگونه می‌توانیم تفسیری از انسان داشته باشیم تا ادعا کنیم تفسیری که با روش هرمنوتیک انجام می‌دهیم، تفسیر مطابق با واقع است؟
- دیلتای نسبت به انسان تصور ساده‌ای داشت. فکر می‌کرد که همه‌ی انسان‌ها به منزله‌ی انسان واحدی هستند که در شرایط مختلف قرار گرفته‌اند. اما هایدگر این معنا را قبول نمی‌کند. او نمی‌پذیرد که واقعاً همه‌ی انسان‌ها به منزله‌ی انسان واحدی باشند.

- او در مورد وجود عینی انسان یعنی آن حقیقتی که انسان در عالم واقع دارد، تعبیر «دازاین» را به کار می‌برد. وی این تعبیر را از فیلسوف دیگر آلمانی به نام یاسپرس به عاریت گرفته است و اگرچه معنایی که هایدگر از آن تعبیر اراده می‌کند با آنچه مورد نظر یاسپرس است متفاوت می‌باشد، ولی ما به صورت دایمی این تعبیر را با همان عبارت آلمانی-اش در آثار هایدگر مشاهده می‌کنیم.

هایدگر

- دازاین به معنای «آنجاهست» می باشد و معادل «There is» در انگلیسی است. مقصود هایدگر از «دازاین» وجود عینی انسان است که جزئی و قابل اشاره در عالم واقع می باشد، نه مفهوم انسان و صورتی که از انسان داریم - چه صورت، صورت کلی باشد که بر همه ی انسان ها قابل تطبیق است، چه صورت، صورت حصه ای از انسان باشد که بر بخشی از انسان ها قابل تطبیق است و چه صورت، صورت جزئی انسان باشد - صورت حسی انسان که می بینیم و بر شخص دیگری قابل تطبیق نیست یا صورت خیالی او که در خزانه ی خیال خویش داریم و باز بر کسی دیگر قابل تطبیق نیست، همه صورتند و مورد نظر هایدگر نیست.

- دازاین آن واقعیت عینی انسان در لوح واقع است که باید آن را شناخت تا بتوان حقیقت را درک نمود.

- بحث‌های هایدگر با نتایجی که وی از بحث‌های خود گرفته بود، جنجال بسیار در غرب بر پا نمود و خیلی سریع شهرت یافت؛ اما در این که مقصود هایدگر چه بود، سال‌ها محافل علمی را به خود مشغول داشت و تفسیرهای بسیار متنوعی از آن بحث‌ها مطرح شد.

- برخی از این تفاسیر ممکن است کاملاً با تفسیری که ما ارائه کردیم، متفاوت باشد. مثلاً تفسیری که اگزیستانسیالیست‌هایی مثل سارتر از هایدگر دارند خیلی با تفسیری که در متن به آن اشاره کردیم متفاوت است. اما برخی از غربی‌ها به خصوص محققان هرمنوتیک مثل ریکور بر این تفسیر تأکید دارند؛ هرچند خود دقیقاً متوجه مقصود هایدگر نشده‌اند.

- بحث هایدگر در یک بیان ساده به شرح زیر است:
- اگر لوح واقع را در نظر بگیریم، هر انسانی در عالم واقع، در یک جایگاهی قرار گرفته و جایی در عالم واقع دارد. آن جایی که برای هر انسانی در عالم واقع هست، به صورت ناگهانی پیدا شده است.

- تعبیر او در اینجا پرتاب شدن است. انسان در عالم واقع پرتاب می‌شود و ناگهان از عدم به وجود می‌آید و در جایی از این جغرافیای عالم قرار می‌گیرد. به تعبیر فلسفه‌ی اسلامی که مراتب وجود مورد پذیرش است، مقصود هایدگر این است که انسان در مرتبه‌ای پرتاب می‌شود و در جایی قرار می‌گیرد.

- جایگاه انسان در عالم واقع مجموعه‌ای از پیش فرض‌ها و پیش داوری‌ها را برای او به ارمغان می‌آورد. منظر معرفتی انسان همان نقطه‌ای است که در عالم دارد. آن نقطه منشأ معرفت انسان است.

- در یک تمثیل حسی می‌توانیم چنین بگوئیم: فرض کنید انسانی را ناگهان در پله‌ی دهم پلکانی قرار دهند. منظر این انسان به نقطه‌ای که در آن قرار گرفته، بستگی دارد. کسی که در پله‌ی بیستم است، ممکن است چیزهایی را مشاهده کند که این شخص در پله دهم نبیند.

- در این مثال تفاوت منظر انسان‌ها در طول پلکان اتفاق افتاده است. گاه همین تفاوت در عرض هم وجود دارد.
- در یک کوه، از هر زاویه‌ای که بنگریم به یک صورت می‌بینیم. منظر نگاه کسی که از ضلع شرقی نگاه می‌کند با کسی که از ضلع غربی می‌نگرد، یکسان نیست.

- در نظر هایدگر انسان فهم خویش را با آن پیش فهم‌ها و پیش فرض‌ها سامان می‌دهد و بر اساس آنها است که فهم‌های تازه شکل می‌گیرد.
- او تفاوت انسان‌ها را به موقعیت آنها در عالم واقع می‌داند و معتقد است که این موقعیت ربط مستقیمی به وضعیت اقتصادی و سیاسی و اجتماعی ندارد.

هایدگر

- هایدگر بر خلاف دیلتای که عوامل بیرونی را مثل اوضاع فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی در شخصیت انسان دخیل می‌داند، همه‌ی این عوامل را ظاهری می‌داند.
- او از دو دنیا یاد می‌کند:
- ۱- دنیای آنتیک (جهان وجودی)
- ۲- دنیای آنتولوژیک (و جهان هستی شناسانه)

- جهان وجودی (۱۵۷) و جهان هستی شناسانه
- هایدگر به دو جهان قائل است: «جهان وجودی» و «جهان هستی شناسانه».
- جهان وجودی دنیای زندگی هر روزهی آدمی است؛ دنیای ادراک همگان، شکل‌گیری رخدادها، حقایق و اطلاعات، جهانی که علم در جست‌وجوی کشف قوانین آن است و در آن ما از زبان طبیعی و متعارف برای برقرار کردن ارتباط با دیگران استفاده می‌کنیم. اما فهم جهان هستی شناسانه برای ما بسی مشکل است.

- آدمی، به عنوان «دازاین» در «جهان وجودی» زندگی می‌کند، اما با جهان هستی خویش نیز رابطه‌ای دارد، هر چند که او خود از این رابطه چندان چیزی درک نمی‌کند و تنها در لحظاتی برای او شهودی پیدا می‌شود و دقایقی پنجره‌هایی به «جهان هستی شناسانه» به رویش باز می‌شوند. لحظاتی که زود گذرند، چیزی را روشن نمی‌کنند، و درک نمی‌شوند، همچون مکاشفه و اشراقی آنی. شعر، نمود آن لحظات اشراق و مکاشفه است. شعر غرق شدن در این چشمه‌ی جوشان است (۱۵۸).

- هایدگر وجود عینی انسان، یعنی «دازاین» را با «جهان هستی شناسانه» مرتبط می‌داند، ولی می‌گوید: نمی‌توان این جهان را از راه علم حصولی - و به تعبیر خودش: «دانش مفهومی» - شناسایی کرد، بلکه باید آن را از رهگذر مکاشفه دریافت (۱۵۹).

- این نگاه هایدگر شبیه نگاه عرفای ما است. چه بسا ممکن است انسانی در روزگار خود از حیث ارتباط و بعضی جهات دیگر خیلی ضعیف باشد؛ اما از لحاظ معرفتی بسیار بسیار بالاتر از انسان‌های دیگر باشد که به ظاهر پیشرفت‌هایی دارند.